

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تطبيق بحث با فرع فقهی

در بحث گذشته نسبت به اینکه آیا ما لیس له بدل بر ما له بدل ترجیح دارد یا خیر، يك جمع‌بندی را عرض کردیم و بنا شد که اولاً اصل مسئله‌ی مطرح شده در عروه توسط مرحوم سید و ثانیاً بعضی از نکاتی که در آن جمع‌بندی عرض شد در این مسئله توجه بدهیم.

مرحوم سید در امر ششم از مسوغات تیمم مسئله را اینطور مطرح می‌کنند «إذا عارض استعمال الماء في الوضوء أو الغسل واجب أهم» اگر يك واجب اهم با وضو یا غسل معارضه کند. مراد از عارض، لغوی است نه اینکه اصطلاحی باشد. مثال می‌زنند «كما إذا كان بدنه أو ثوبه نجسا و لم يكن عنده من الماء إلا بقدر أحد الأمرين من رفع الحدث أو الخبث» يك مقدار آب دارد، این آب یا برای رفع حدث و یا برای رفع خبث کفایت می‌کند. «ففي هذه الصورة يجب استعماله في رفع الخبث» واجب است که آب را برای طهارت بدن یا لباس استعمال کند «و یتیمم» برای نماز تیمم کند.

بعد می‌فرماید «لأن الوضوء له بدل و هو التيمم» وضو چون بدل دارد و آن عبارت از تیمم است. «بخلاف رفع الخبث» رفع خبث بدل ندارد. «مع أنه منصوص في بعض صوره» در بعضی از روایات که بعداً اشاره می‌کنیم به تقدیم رفع خبث بر رفع الحدث اشاره شده.

بررسی فرع فقهی از حیث اصولی (اهم بودن)

از نگاه اصولی گفتیم اگر ما لیس له بدل بخواهد بر ما له بدل مقدم بشود دو صورت دارد: الف- خود این عنوان، مرجح است یعنی بگوئیم ما لیس له بدل فی نفسه بر ما له بدل ترجیح دارد ب- اصالت در ترجیح ندارد بلکه باید به یکی دیگر از مرجحات برگردد.

با توجه به مطالبی گذشته خصوصاً مطالبی که در کلمات شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) آمده بود که البته به صورت مجزا در کلمات دیگران هم بعضی از آن آمده بود چنین بدست آمد که صورت دوم، دو راه دارد: 1- ملاک ما لیس له بدل دائماً اهم از ما له بدل باشد.

از عبارت مرحوم سید در عروه همین استفاده می‌شود. اول فرمود «إذا عارض استعمال الماء في الوضوء أو الغسل واجب أهم» مثال زد به همین رفع خبث و حدث بعد فرمود «لأن الوضوء له بدل». یعنی می‌خواهد بگوید ما له بدل همیشه اهم است. با مطالبی که قبلاً ذکر شد ما هیچ راهی نداریم برای اینکه بگوئیم ما لیس له بدل اهم از ما له بدل است کما اینکه نمی‌توانیم بگوئیم ما

له بدل هم همیشه اهم از ما لیس له بدل است.

مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) در حاشیه عروه تعبیر بسیار دقیقی دارند و می‌فرماید «لا دلالة لثبوت البدل علی عدم الأهمیة» بدل داشتن دلالت ندارد بر اینکه بگوئیم وضو اهمیت ندارد «و لا لعدمه علی ثبوتها» و دلیل نمی‌شود آنکه بدل ندارد اهمیت دارد^[1].

این فرمایش متینی است یعنی نه بدل داشتن دلیل بر عدم اهمیت و نه بدل نداشتن دلیل بر اهمیت است. بنابراین از این راه کسی نمی‌تواند مسئله‌ی اهمیت را مطرح کند و راهی که مرحوم آقای صدر به عنوان حساب احتمالات مطرح کردند محل مناقشه است.

بررسی فرع فقهی از حیث اصولی (واجب مطلق و مشروط)

2- در شرح عروه مثل مرحوم حاج شیخ محمدتقی آملی در مصباح الهدی، مثل مرحوم حکیم البته خیلی کمرنگ و مرحوم آقای خوئی به این راه اشاره فرمودند که بگوئیم ما لیس له بدل، واجب مطلق و ما له بدل واجب مشروط به قدرت شرعی است. البته این کبری را هم باید قبول کنیم که در دوران بین دو واجبی که یکی مشروط به قدرت عقلیه و دیگری مشروط به قدرت شرعی است، آنکه مشروط به قدرت عقلیه است مقدم بر آنکه مشروط به قدرت شرعی است می‌شود. قبلاً این را بحث کردیم و اشکالاتی هم داشتیم البته اشکالات مرحوم آقای صدر را هم ذکر کردیم. اما برای بیشتر روشن شدن مطلب برخی از عبارات را ذکر می‌کنیم.

کلام مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند «و الذی ینبغی أن یقال: إن الواجب إذا لم یکن له بدل یتقدم علی الواجب الآخر الذی له بدل» واجبی که بدل ندارد مقدم بر آنکه بدل دارد می‌شود چون «و ذلك لأننا نستكشف من جعل البدل لمثل الوضوء أو الغسل أن إيجابه لیس إيجاباً مطلقاً» از اینکه مبدل دارای بدل است می‌فهمیم وجوبش مطلق نیست «و إنما تعلق الأمر به مشروطاً بالقدرة علیه شرعاً» وضو متعلق امر قرار گرفته و مشروط به قدرت شرعی است.

به ایشان عرض می‌کنیم شما از کجا می‌فرمائید وضو مشروط به قدرت شرعی است و از کجا بدل داشتن را کاشف از این می‌دانید که مبدل مشروط به قدرت شرعی است؟ می‌فرمایند «لأننا ذكرنا أن المراد من الوجدان فی الآیة المباركة».

مقصودشان آیه «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» که در دو جای قرآن ذکر شده است^[2]. بحث در این واقع شده که مراد از «لم تجدوا» چیست؟ آیا لم تجدوا تکویناً یعنی اصلاً آب ندارید یا «لم تجدوا» اعم از تکوین و شرع یعنی بگوئیم جایی آب هست ولی شارع واجب دیگری آورده و ما باید آن واجب را انجام بدهیم و برای آن مصرف کنیم.

مثلاً کسی از تشنگی در حال مرگ است باید به جان او برسیم و نجاتش بدهیم بگوئیم اینجا قدرت شرعی ندارد. یا حتی «لم تجدوا» عرفاً که بعضی از فقها این مثال را می‌زنند اگر کسی برای وضو یا غسل نیاز به آب دارد، اما شأن و خصوصیتی دارد که حیا می‌کند طلب ماء کند. البته در اکثر رساله‌ها هست که این نمی‌تواند مانع از غسل نکردن بشود و باید طلب ماء کند ولی بعضی هم این را گفته‌اند و می‌گویند اسمش عدم الوجدان عرفی است و آیه شامل این هم می‌شود^[3]. پس لم تجدوا عقلاً، لم تجدوا شرعاً و لم تجدوا عرفاً و این سه احتمال در لم تجدوا این آیه شریفه هست.

آقای خوئی می‌فرماید «ذکرنا أن المراد من الوجدان في الآية المباركة إنما عدم العذر المطلق، فالأمر بالوضوء مشروط بأن لا يكون هناك أي عذر عند المكلف» أمر به وضو مشروط به این است که هیچ عذری عند المكلف در ترك وضو نباشد «وإلا انتقل الأمر إلى بدله و هو التيمم. و حيث إن الواجب الذي لا بدل له مطلق و غير مشروط بالقدرة الشرعية فلا مناص من أن يتقدم على ما له البديل» واجبی که لا بدل است و مشروط به قدرت شرعی نیست مقدم بر ما له بدل بشود، چرا؟ «فإنه حينئذ معجز مولوی و عذر شرعی» ما ليس له بدل معجز مولوی و عذر شرعی. کسی که ما ليس له بدل را انجام بدهد عذر شرعی دارد و می‌گوید خود شارع برای من رفع خبث را واجب کرده. «موجب لسلب قدرة المكلف على الوضوء فينتقل معه إلى التيمم»^[4].

کلام مرحوم آملی

مرحوم آقای آملی می‌فرماید «لأن ثبوت البديل الطولي لو أجب كاشف نوعي عن كون وجوبه مشروطاً بالقدرة شرعاً فيصير من قبيل تزامم الواجب المشروط مع الواجب المطلق فيقدم المطلق على المشروط لصلاحيه المطلق لكونه شاغلاً لمولوا عن المشروط دون العكس» واجب مطلق معجز شرعی از واجب مشروط است. وقتی شارع فرمود بر تو طهارت خبثی واجب است و مکلف هم همان تکلیف را انجام دارد و عاجز از وضو شد، همین امر سبب می‌شود که طهارت خبثی شرعاً معجز از امتثال وضو باشد^[5].

کلام مرحوم حکیم

در کلمات مرحوم آقای حکیم این مطلب صراحتاً ذکر نشده. ایشان ابتدا بحث را روی اهمیت مطرح می‌کنند و می‌فرمایند اگر ما ليس له بدل اهم باشد سه صورت داریم الف- یقین به اهمیت ما ليس له بدل داریم ب- احتمال اهمیت ما ليس له بدل را می‌دهیم: در این دو صورت مسلم ما ليس له بدل بر ماله بدل مقدم می‌شود ج- یقین داریم ما له البديل اهم از ما ليس له البديل است: در این صورت وجهی برای تیمم نیست و باید وضو را مقدم کنیم.

در ادامه با توجه به مسئله عدم الوجدان که در آیه شریفه آمده می‌فرماید «هذا بناء على أن الوجدان المأخوذ عدمه موضوعاً لبديلية التيمم هو الوجدان العقلي» زمانی سراغ مسئله اهمیت می‌رویم که لم تجدوا را عقلی بگیریم. از کلمات ایشان به خوبی استفاده می‌شود راه دوم که بگوئیم مطلق مقدم می‌شود، ولو اینکه مطلق، نسبت به مشروط به قدرت شرعی غیر اهم باشد. قبلاً وقتی کلمات مرحوم شهید صدر را عرض کردیم فرق بین راه اول و دوم را گفتیم که اگر راه دوم را انتخاب کردیم واجب مطلق بر واجبی که مشروط به قدرت شرعی است مقدم است مطلقاً، یعنی و إن كان مشروط به قدرت شرعی، اهم از واجبی باشد که ما ليس له بدل است.

در ادامه می‌فرماید «أما إذا أريد منه عدم الوجدان الأعم من الشرعي و العقلي» بگوئیم لم تجدوا یعنی لم تجدوا عقلاً أو شرعاً. «فالوجدان العقلي الذي يلزم منه محذور شرعي كلا وجدان» این تعبیر قشنگی است یعنی اگر محذور شرعی داشته باشد مثلاً شارع به من گفته جان این آدم را الآن نجات بده یا خودت را از عطش نجات بده یا رفع خبث کن، این می‌شود محذور شرعی و آبی که موجود است، كلا وجدان می‌شود.

«لأن المحذور الشرعي لما كان موجباً لصرف قدرة المكلف الى غيره» محذور شرعی سبب می‌شود که مکلف قدرتش را صرف رفع خبث کند «و مانعاً عن صرف قدرة المكلف فيه» و وضو را انجام ندهد «فقد اقتضى سلب القدرة على الماء إذا كان في استعماله محذور، و إن لم يكن أهم من الطهارة المائية» که ایشان اینجا تصریح می‌کند^[6].

مرحوم امام و والد ما (رضوان الله تعالی علیهما) حاشیه‌ای بر کلام مرحوم سید دارند. سید در اول فرموده «إذا عارض

استعمال الماء في الوضوء أو الغسل واجبٌ مهم». اینها گفته‌اند اختصاص به اهم ندارد یعنی اگر واجب مساوی و یا حتی غیر اهم هم باشد شامل است چون بحث مشروط به قدرت عقلیه و قدرت شرعیه را مطرح می‌کنند. امام در حاشیه عروه می‌فرمایند «لا یبعد أن یكون مطلق المحذور الشرعی- من ترك واجب أو فعل محرّم أو ترك شرط أو إيجاد مانع- موجباً للانتقال إلى التیمم». بعد می‌فرماید «لا لما ذكره» یعنی مسئله‌ی ما له بدل که سید به آن استدلال کرده را قبول نداریم. «بل لاستفادة ذلك من مجموع ما ورد في الانتقال إليه» که این را توضیح می‌دهم^[1].

بررسی کلمات در بحث واجب مطلق و مشروط

آیا این مطلب درست است که فقیه بگوید چیزی که بدل دارد حتماً مشروط به قدرت شرعیه است یا به قول مرحوم آقای خوئی بگوئیم نستکشف من البدلیة که مبدل مشروط به قدرت شرعیه است و یا به قول مرحوم آقای آملی، بگوئیم بدل کاشف نوعی است از اینکه این مشروط به قدرت شرعیه است؟ آیا با تعریفی که در باب قدرت شرعیه ذکر شده سازگاری دارد؟

آقای خوئی، مرحوم آملی و مرحوم حکیم می‌گویند وقتی شارع می‌گوید بدنت نجس است و برای نماز پاک کن، پس باید قدرتت را صرف این کنی. اگر قدرتت را صرف این کردی شرعاً از وضو گرفتن عاجز می‌شوی پس آن مشروط به قدرت شرعیه است همه‌ی اشکال ما همین جاست. همان طور که اگر شما طهارت بدن را امتثال کردی معجز شرعی است، اگر وضو گرفتید می‌گوئیم شارع گفته وضو بگیر و بدنت را تطهیر کن. من آبی داشتم که برای یکیش کفایت کرد و وضو گرفتم. چه دلیلی دارد که بگوئیم چون آن بدل دارد پس انجام طهارت خبیثه شرعاً معجز است اما عکسش نیست؟ این از کجا آمد؟!

مقتضای بدلیت این است که در مواردی که شارع گفته است سراغ بدل برویم. ما گفتیم بحث را باید روی دلیل بدلیت ببریم که ان شاء الله بعضی از روایاتی که در آن مسئله‌ی بدلیت است ذکر می‌کنیم. تمام بحث می‌رود روی دلیل بدلیت و ربطی به قدرت شرعیه ندارد. اگر دلیل بدلیت گفت حتی در مورد تراحم، اگر به اختیار خودت رفع خبث را انجام دادی باز می‌توانی وضو نگیری و تیمم کنی سلماً.

به بیان دیگر قدرت شرعی دو قید دارد الف- در لسان شارع یا متصلاً یا منفصلاً آمده باشد ب- دخیل در ملاک باشد. شما از کجا می‌گوئید اگر کسی رفع خبث نکرد، دیگر وضو ملاک ندارد چون عکسش هم موجود است. وقتی هر کدام را امتثال کنیم معجز شرعی از دیگری هستند و بین‌شان فرقی نیست. قبلاً عرض کردیم اگر این را بگوئیم، تمام واجبات مشروط به قدرت شرعیه می‌شود چون در هر واجبی که مزاحم با واجب دیگری باشد باید بگوئیم آن واجب معجز شرعی این است در حالی که در میان موضوعات و احکام فقهیه قدرت شرعیه خیلی محدود داریم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] العروة الوثقى مع تعليقات الفاضل، ج 1، ص: 335.

[2] نساء، 43 و مائده، 6.

[3] المعالم المأثورة، ج 6، ص: 299: ...يكفى لعدم الوجدان العرفي كون الطالب من النفوس الأبوية التي يكون سؤال الغير لبعض خصائصه حرجاً عليه...

[4] موسوعة الإمام الخوئی، ج 10، ص: 143: و الذي ينبغي أن يقال: إن الواجب إذا لم يكن له بدل يتقدم على الواجب الآخر الذي له بدل، و ذلك لأننا نستكشف من جعل البدل لمثل الوضوء أو الغسل أن إيجابه ليس إيجاباً مطلقاً و إنما تعلق الأمر به

مشروطاً بالقدرة عليه شرعاً، لأننا ذكرنا أن المراد من الوجدان فى الآية المباركة إنما عدم العذر المطلق، فالأمر بالوضوء مشروط بأن لا يكون هناك أى عذر عند المكلف فى تركه، وإلا انتقل الأمر إلى بدله وهو التيمم. وحيث إن الواجب الذى لا بدل له مطلق وغير مشروط بالقدرة الشرعية فلا مناص من أن يتقدم على ما له البديل، فإنه حينئذ معجز مولوى وعذر شرعى موجب لسلب قدرة المكلف على الوضوء فينتقل معه إلى التيمم. هذا كله بحسب كبرى المسألة.

[5] مصباح الهدى فى شرح العروة الوثقى، ج7، ص: 199: فلان ثبوت البديل الطولى لو أجب كاشف نوعى عن كون وجوبه مشروطاً بالقدرة شرعاً فيصير من قبيل تزامم الواجب المشروط مع الواجب المطلق فيقدم المطلق على المشروط لصالحية المطلق لكونه شاغلاً لمولوا عن المشروط دون العكس.

[6] مستمسك العروة الوثقى، ج4، ص: 350: ...هذا بناء على أن الوجدان المأخوذ عدمه موضوعاً لبديلية التيمم هو الوجدان العقلى. أما إذا أريد منه عدم الوجدان الأعم من الشرعى والعقلى فالوجدان العقلى الذى يلزم منه محذور شرعى كلا وجدان، لأن المحذور الشرعى لما كان موجباً لصرف قدرة المكلف الى غيره ومانعاً عن صرف قدرة المكلف فيه فقد اقتضى سلب القدرة على الماء إذا كان فى استعماله محذور، وإن لم يكن أهم من الطهارة المائية، لأن الأهمية إنما تقتضى الترجيح فى نظر العقل لأجل الاضطرار، وإلا فالمحذور مانع من الطهارة فى نفسه، و موجب لصدق عدم الوجدان، فان ترجيح الأهم عقلاً راجع الى إلغاء المهم وعدم الاعتداد به، وإلا فالمهم لا قصور فى منعه عن الأخذ بالأهم، فلذلك يصدق معه عدم الوجدان بالنسبة إلى الأهم. فالمراد من الوجدان الذى أخذ عدمه موضوعاً لمشروعية التيمم خصوص ما لا يلزم منه محذور أصلاً. فاللازم البناء على تقديم سائر الواجبات والمحرمات على الطهارة المائية عند التزام، لأنه إذا كان فى استعمال الماء محذور ترك الواجب أو فعل الحرام فقد تحقق موضوع مشروعية التيمم فيجب، ويحرم عقلاً ارتكاب الحرام أو ترك الواجب المزاحمين له...

[7] العروة الوثقى مع تعاليق الإمام الخمينى، ص: 249.